

خیلی دور، خیلی نزدیک

محمد رضا لطفی

نوشتن این مطلب برای من سعادت بزرگی به حساب می‌آید به این جهت که دست کم برای نگارنده در طول این سال‌ها سابقه نداشته که مقاله‌یی را پیرامون جشنواره پس از پایان یافتن فضای ملتبه آن ایام بنویسم و این هم به زمان سفارش دادن مطلب از سوی نشریات بازمی‌گردد. به هر روی خنای را سپاس، اکنون که اکثر نشریات جنگ و دعوهایشان را به پایان رسانده‌اند و مدتی از جشنواره فاصله گرفته‌ایم زمان خوبی است که فارغ از احساسات این دوران به ارزیابی منطقی جشنواره‌یی که گذشت بپردازیم.

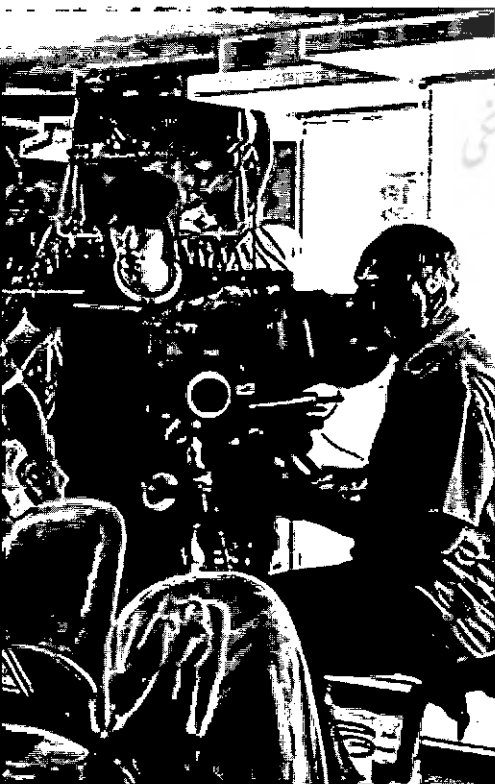
۱- جشنواره‌ی فجر بیست و هفتم درس بزرگی به من آموخت و آن این که در این جشنواره هم می‌شود رد پای نظم و ترتیب و احترام را مشاهده کرد. اگر به خاطر داشته باشید در مقاله‌یی که در شماره‌ی بهمن‌ماه به چاپ رسید به این نکته اشاره کردم که مسئولان فآرایی در اقامتی بی‌سابقه تصمیم گرفتند تا در مورد کارتهایی که برای سینمای رسانه‌ها صادر می‌شود دقت و سختگیری بیش‌تری به خرج داده و هویت روزنامه‌نگار و نشریه‌ی مربوطه را مورد ارزیابی قرار دهند و باز هم اگر به خاطر داشته باشید در همان مقاله عنوان کردم که این کار فی‌نفسه کار بسیار خوبی‌ست و باید دید که آیا مسئولان به درستی از عهده‌ی آن بر خواهند آمد یا نه؟! اکنون زمان آن است که به این پرسش پاسخ دهیم و بگوییم که مسئولان به بهترین نحو ممکن از پس آن برآمدند؛ هرچند که ایراداتی جزئی هم وجود داشت، اما در این کار آن قدر نکات خوب و مثبت مستتر بود که به راحتی می‌شد از این ایرادات جزئی گذشت. آری! سینمای مطبوعات یکی از درخشان‌ترین سال‌های خود را سپری کرد؛ سالی که در داخل سالن تا دلت می‌خواست چهره‌های آشنا می‌دید و از آن دست خبرنگارنمایی که از بازیگران امضا می‌گرفتند و با آن‌ها عکسی به یادگار برمی‌داشتند خبری نبود - البته بهتر است بگوییم کمتر بود - سالی که بالاخره آرزویمان رنگ واقعیت گرفت و فیلمها با حناقلی جابه‌جایی در برنامه به نمایش درآمدند، سالی که منتقدان فهمیدند واژه‌یی به نام احترام وجود دارد و مسئولان سینما در نهایت ادب و احترام و با رویی

گشاده کارتها را چک و اصحاب رسانه‌ها را به داخل هدایت می‌کردند، سالی که دیگر نیاز نبود ایستاده فیلم ببینی یا به دیوار تکیه بدهی یا روی زمین بنشینی، سالی که به لطف حضور اسپانسرهای غذایی پذیرایی نسبتاً خوبی صورت گرفت، سالی که دیگر نیاز نبود برای گرفتن بولتن به سبک فوتبال آمریکایی روی سر و کول همکاری بروی تا بلکه یک نسخه از آن را تصاحب کنی، سالی که جلسات پرسش و پاسخ که برای اولین بار در یک سالن جداگانه برگزار می‌شد برای جلوگیری از ازدحام به‌طور هم‌زمان از تلویزیون‌های متعددی که در سالن انتظار سینما تعبیه شده بود پخش می‌شد، سالی که فیلمها با بیست دقیقه تأخیر برای آن‌هایی که دیر می‌رسیدند در سالنی دیگر به نمایش درمی‌آمدند و دیگر نیازی نبود که مدام وسط فیلم در سالن باز شود و تمرکزت به هم بخورد و در نهایت سالی که همه‌ی روزنامه‌نگاران بیش از پیش به آقایان «ایل‌یگی» و «باباپور» ارادت پیدا کردند و به نحوی صحیح مدیریت آن‌ها ایمان آوردند.

۲- در طول این سال‌ها در جشنواره همیشه شاهد جنگی نامحسوس میان منتقدان و فیلمسازان بودیم، اما در جشنواره‌ی بیست و هفتم این جنگ به اوج خود رسید و باعث شد تا جلسات پرسش و پاسخ و حواشی آن از خود فیلمها جذاب‌تر شود و البته این نکته را از یاد نبریم که ما ایرانی‌ها اصولاً از حاشیه خیلی بیش‌تر از اصل استقبال می‌کنیم و این، مصداق ادعای مذکور است. برای بررسی دقیق‌تر این جنگ باید از خود فیلمها شروع کنیم، فیلمهایی که صاحبانشان نام‌های بزرگی به حساب می‌آیند و پشت سر آن‌ها یک دنیا اعتبار و شهرت است؛ «استاد بهرام بیضایی، واروژ کریم‌مسیحی، سیروس الوند رسول صدرعاملی، تهمینه میلانی و ابوالحسن داوودی» و از جوان‌ترها «حمید نعمت‌الله، اصغر فرهادی، پرویز شهبازی، حسن فتحی» و ... به‌راستی شاید در این بیست و هفتم دوره کم‌تر دوره‌یی را بتوان پیدا کرد که تا این حد نام‌های بزرگ در کنار هم قرار گرفته باشند و خب طبیعتاً انتظار هم بالا می‌رود، اما چرا بسیاری از سینماگران از این که اهالی رسانه‌ها در طول نمایش فیلم در برخی از صحنه‌ها سوت و دست می‌زدند و برخلاف حس جاری در صحنه‌ی

فیلم با صدای بلند می‌خندیدند و تیکه می‌انداختند ناراحت بودند؟ تازه این بگو و مگو و لشکر کشی، در جلسات پرسش و پاسخ به اوج خود می‌رسید و آن را تا مرز اخلال هم پیش می‌برد. به‌راستی حق با کیست؟ آیا منتقدان ما زیادی مشکل‌پسند و حساس شده‌اند یا فیلمسازان، بی‌حوصله و ساده‌پسند؟ قصد جانبداری از هیچ کدام از این دو دسته را ندارم و به هر دوی آن‌ها حق می‌دهم؛ بله! حق منتقد و اصلاً مخاطب است که فیلم خوب ببیند و از سوی دیگر فیلمساز هم نیاز به حفظ حرمت و احترام دارد و نهایت آن است که اگر در طول نمایش یک فیلم، از آن خوشمان نیامد از سالن خارج شویم و آن را نبینیم. به هر روی، این مسئله را کاملاً قبول دارم که حفظ حرمت، خصوصاً حرمت یک پیشکسوت، امری واجب است و نوع بیان انتقاد که همراه با حفظ ادب و احترام است از وظایف یک منتقد به شمار می‌رود و اصلاً بزرگ‌ترین تفاوت منتقد با توده‌ی مردم همین تفاوت نوع بیان ضعفهاست، اما اگر کمی منطقی‌تر به این ماجرا نگاه کنیم درمی‌یابیم که ریشه‌ی آن در جایی دیگر نهفته است؛ در نوع مدیریت فرهنگی! در این که هنوز پس از سال‌ها نه تعریف درستی از یک فیلم خوب داریم و نه تعریف اصولی از یک نقد خوب.

۳- فارغ از این جنگ بی‌حاصل که میان منتقدان و فیلمسازان صورت گرفت، در این جشنواره شاهد یک اتفاق خوب برای منتقدان بودیم و آن احیای دوباره‌شان و مهم گشتن قلمشان نزد سینماگران



بود سال‌ها می‌شد که عادت کرده بودیم بشنویم نقد و نوشته‌های منتقدان کوچک‌ترین تأثیری بر فیلمسازان ندارد و این جماعت از سوی عده‌ای از سینماگران آدم‌های کپسودی جلوه می‌کردند و حتی بعضی از فیلمسازان با افتخار اعلام می‌داشتند که اصلاً نقد آثار خود را در مطبوعات نمی‌خوانند و به آن‌ها کوچک‌ترین بهایی نمی‌دهند. این وضعیت کم و بیش هر سال در طول ایام جشنواره نیز ادامه داشت، اما برخلاف سال‌های گذشته منتقدان دوباره به جایگاه قبلی خود بازگشتند و با نوشته‌هایشان باعث شدند سینماگران تحریک شوند و از خود عکس‌العمل نشان بدهند؛ هر چند که اکثر این واکنش‌ها جنبه‌ی حمله و منفی داشت، اما به هر روی سینماگران را حساس کرده بود و منتقدان هویت پیدا کرده بودند و حتی نوشته‌ی آن‌ها روی سرنوشت فیلم‌ها اثرگذار شده بود. این اتفاق را من به‌شخصه به فال نیک می‌گیرم و امیدوارم که تلاوم آن نه تنها در ایام جشنواره، که در طول سال حفظ شود.

۴- همان‌طور که در بالا هم اشاره کردم اوضاع سینمای مطبوعات بسیار خوب بود و از خوراکی‌های رنگ و وارنگ گرفته تا اینترنت پرسرعت و تلفن فکسی رایگان، همه چیز بر وفق مراد بود راستی گفتم تلفن - فکس رایگان یاد دوستی افتادم که از صبح تا شب پای تلفن نشسته بود و با باز کردن دفترچه‌ی تلفن خود به تمام دوستان و اقوام رنگ می‌زد و حال و احوال می‌کرد؛ واقعاً نمی‌دانم هدفش از حضور در جشنواره چه بود؟! اما باید اعتراف کنم



که حرص من را خیلی درآورد.

۵- واقعاً هنوز هم نمی‌دانم مسئولان جشنواره با چه تفکری این ایام را به دو نیمه‌ی بین‌الملل و سینمای ایران تقسیم کرده‌اند؟! اصلاً ملاک این عزیزان در انتخاب فیلم‌های خارجی چیست؟ اگر این نیمه‌ی بین‌الملل حذف شود چند درصد از مخاطبان جشنواره‌ها ریزش خواهند کرد؟ باور کنید قصد ندارم که بگویم جشنواره‌ی فجر به یک جشنواره‌ی داخلی تبدیل شود، بلکه می‌خواهم بگویم بهتر است راهکاری دیگر اندیشیده شود. این را خوب می‌دانم که مسئولان به دو دلیل یعنی خارج شدن جشنواره‌ی فجر از زیر سایه‌ی جشنواره‌ی برلین به دلیل هم‌زمانی این دو رویداد و به موقع رسیدن فیلم‌های ایرانی به جشنواره، آن را به دو نیمه تبدیل کرده‌اند و قطعاً این عزیزان خبر دارند که در این دو دوره، پنج روز اول از لحاظ استقبال مخاطب، بی‌یو و خاصیت‌ترین دوره‌ها در طول این بیست‌وهفت دوره بوده است. چرایی این موضوع هم کاملاً واضح است؛ وقتی مخاطب قادر است نسخه‌ی بدون سانسور فیلم را از ماه‌ها قبل با بهترین کیفیت و زیرنویس فارسی تهیه کند، پس دیگر چه دلیلی دارد به سینما برود و نسخه‌ی قلع و قمع‌شده را ببیند؟! به خدا دیگر زمان آن رسیده است نگاهی نو و جدید در انتخاب فیلم‌های خارجی داشته باشیم یا این که دست کم مثل سال‌های گذشته فیلم‌های خارجی در لابه‌لای فیلم‌های ایرانی به نمایش درآیند تا حداقل کمتر شاهد چنین رکودی باشیم.

۶- قطعاً حکایت شترمرغ و این که نه خاصیت مرغ را دارد و نه خاصیت شتر را شنیده‌اید. حال مصداق بارز این ضرب‌المثل در جشنواره‌ی بیست‌وهفتم عیان شد؛ وقتی که در این جشنواره بخشی به نام ویدیو - سینما گنجانده شد نمایش آثاری که فیلم بودند اما اساساً برای سینما ساخته نشده بودند و بعضی‌هاشان که اتفاقاً کارگردانان صاحب‌نامی هم آن‌ها را ساخته بودند چیزی جز اعصاب‌خردی برای مخاطب از خود به‌جای نگذاشتند در این بخش افرادی مثل «سیروس الوند، مهدی صباغ‌زاده، سیامک شایقی، پوران درخشنده، وحید نیک‌خواه‌آزاد و بهروز افخمی» حضور داشتند، اما هیچ یک از آن‌ها موفق نشدند نظر منتقدان را جلب کنند. البته فکر می‌کنم این مشکل از همان زمان که تولیدات تله‌فیلیم آغاز گردید، شروع شد؛ زمانی که قطار ساخت این آثار به راه افتاد، اما هویت آن‌ها مشخص نشد و تا امروز نیز مشخص نشده است. آثاری که غالباً در ده - پانزده جلسه فیلمبرداری به پایان می‌رسند و در بعضی موارد با یک - سوم بودجه‌ی یک فیلم سینمایی ساخته می‌شوند، اصولاً

آثار قابل توجهی نیستند تله‌فیلیم بحثی است که خود مقاله‌ی مفصل و جداگانه را طلب می‌کند، اما پیرامون آن در نمایش‌های جشنواره‌ی فجر باید این‌طور اذعان داشت که این کار نه تنها عملی مثبت به شمار نمی‌رود که بسیار هم غیرمنطقی و نادرست است و از همه تأسفاتر این است که فیلمی زیبا و عالی مثل «اشکان، انگشتر متبرک و چند داستان دیگر» ساخته‌ی «شهرام مکرری» تنها به جرم این که با فرمت دیجیتال فیلمبرداری شده از بخش سودای سیمرغ جا می‌ماند. به‌راستی هنوز هم نفهمیدم هدف برگزارکنندگان جشنواره از گنجاندن یک مشت تله‌فیلیم بی‌یو و خاصیت که در نهایت قرار است یکی - دو بار از تلویزیون پخش شوند چه بوده است؟! اما امیدوارم که این کار در جشنواره‌های آتی تکرار نشود.

۷- سینما چیست؟ آری! قبول دارم که طرح این پرسش آن هم برای یک نشریه‌ی تخصصی کمی عجیب به نظر می‌رسد، اما باور کنید تازگی‌ها به این نتیجه رسیده‌ام که هنوز خیلی از ما به درستی پاسخ این پرسش را نمی‌دانیم و هر یک بنا به تحلیلی که از این واژه داریم فیلم‌ها را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. باور کنید هنوز خیلی از ما نمی‌دانیم که وقتی از سینما نام می‌بریم باید از پیشوند هنر استفاده کنیم یا صنعت. به‌راستی سینما چیست؟ یک صنعت صرف یا یک هنر ناب؟ فکر می‌کنید چرا در میان فیلم‌های جشنواره‌ی بیست‌وهفتم و در بین این همه نام و اعتبار به جز یکی - دو فیلم، بقیه تبدیل به فیلمی استخوان‌دار و محکم نشدند و همه چیز در حد «ای، بدک نبود» خلاصه شد؛ البته کاملاً قبول دارم که فجر بیست‌وهفتم از لحاظ تنوع آثار به هیچ وجه قابل مقایسه با دوره‌های قبل نیست، اما به‌راستی انتظار ما از استاد بیضایی «وقتی همه خوابیم» بود؟! حاصل چهل سال فعالیت و تجربه‌ی سیروس الوند باید به «عروس برقی» ختم شود؟! تهمینه میلانی «دو زن» باید به «سوپراستار» برسد؟! حد و اندازه‌های کریم‌مسیحی فیلمی کُشدار و خسته‌کننده مثل «تردید» است؟! یا خالق فیلم زیبای «مادیان» باید به انتری مثل «چهره به چهره» برسد؟! معاونت محترم امور سینمایی کشور در جایی فرموده بودند که جشنواره‌ی بیست‌وهفتم حاصل سه سال مدیریت نهم است که اتفاقاً کاملاً هم درست گفتند و بنده صددرصد معتقدم که این «ای بدک نبود»‌های جشنواره نشأت‌گرفته از همین سیاست سسساله است. باور کنید قصد ندارم زحمات این عزیزان را زیر سؤال ببرم، هرگز! بلکه فقط می‌خواهم به یکی از نقاط ضعفشان بپردازم و آن را گوشزد کنم. متأسفانه مدیران سینمایی این دوره با تمام تلاشی



که کردند یک ضعف بزرگ داشتند و آن چیزی نبود جز معلق ماندن سینمای ایران میان یک سینمای دولتی و خصوصی. اگر نگاهی به گذشته داشته باشید درمی یابید که زمانی سینمای ما رسماً به دست دولت بود و ما صاحب یک سینمای دولتی بودیم و زمانی هم در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی تمام تلاش‌ها صورت گرفت تا دولت خود را کنار بکشد. کاری به خوب یا بد بودن این دوایدنولوژی ندارم چرا که خود بحث مفصلی را می‌طلبید اما در دوره کنونی، دولت از یک طرف فشار خصوصی‌سازی در سینما را می‌دهد و از سویی دیگر در کوچک‌ترین امری در فیلمسازی دخالت می‌کند و نتیجه چیزی می‌شود که شاهد آن هستیم و در جشنواره‌ی بیست‌وهفتم به وضوح در فیلم‌ها دیدیم؛ یک بلا تکلیفی عمیق و عجیب و سردرگمی، فیلم‌هایی که اصلاً هدف از ساخته شدنشان معلوم نبود و نمی‌شد حدس زد که در پس تفکر سازنده‌ی آن‌ها چه می‌گذرد. به راستی فیلمی مثل «هزاک» به کارگردانی «حسین علی لیاستانی» با چه هدفی ساخته شده؟! فیلم «هفت و پنج دقیقه»ی «محمد مهدی عسگرپور» نیز از همین حالا مشخص است که نه توانایی جذب مخاطب انبوه و نه توفیق در جشنواره‌های خارجی را دارد و البته در کنار این دو فیلم باید به آثاری همانند «چهره به چهره، موش، صداها، پناستی، به کبودی یاس» و ... اشاره کرد؛ هر چند اگر قبری تأمل کنیم متوجه می‌شویم که بودجه‌ی اکثر این فیلم‌ها توسط یک سازمان دولتی تأمین شده و دلیل تولید سازمان‌های دولتی هم کاملاً معلوم است.

اکنون دیگر زمان آن فرا رسیده که بپذیریم سینما یک صنعت است و ما از صنعتی به نام سینما صحبت می‌کنیم و اگر من تهیه‌کننده در ایران عمومی فیلم تحسین شده‌ام در جشنواره متضرر شوم، کدام یک از منتقدان حاضرند ضرر فیلم را جبران کنند؟! البته سینما هم هنر است، هنری ناب و ارزشمند برای شناخت بیشتر انسان و به دست آوردن تجربه. وقتی این تعاریف را به‌رستی مرزبندی نکنیم حاصل چیزی می‌شود که در جشنواره‌ی بیست‌وهفتم فجر شاهد آن بودیم.

۸- جشنواره‌ی بیست‌وهفتم یک نکته‌ی بزرگ را به اثبات رسانید، نکته‌ی که سال‌ها عده‌ی آن را فریاد می‌زدند اما کسی جدی‌اش نمی‌گرفت و آن، این بود که دیگر باید نسل جدید و جوان فیلمساز را جدی گرفت و به آن‌ها احترام گذاشت. نگارنده خود به عنوان یک جوان به‌شدت از این که هم‌نسلانم در جشنواره‌ی بیست‌وهفتم با فیلم‌هایشان و در مقابل نام‌هایی بزرگ و پرطمطراق نه تنها کم نیاوردند که حتی به اعتقاد اکثریت، از آن‌ها سترتر هم بودند احساس غرور

می‌کنم و این موضوع را به فال نیک می‌گیرم و با خوشحالی از آن یاد می‌کنم.

۹- فکر می‌کنم اکنون که دو - سه ماه از نمایش فیلم‌ها در جشنواره گذشته صحبت پیرامون تک‌تک فیلم‌ها کار زیاد جالبی نباشد، اما واقعاً حیف می‌آید که در پایان مطلب دست کم چند خط در مورد آثار شاخص جشنواره چیزی ننویسم. این چند سطر پایانی به منزله‌ی تحلیل فیلم‌ها نیست و تنها بیان احساسات نگارنده است. درباره‌ی الی ... واقعاً شاید اگر این فیلم را نمی‌دیدم مزه‌ی جشنواره را به‌درستی حس نمی‌کردم. فرهادی فیلم به فیلم در حال رشد است. او دیگر اکنون یکی از مفاخر سینمای ایران به حساب می‌آید؛ کارگردانی که با استادی هر چه تمام‌تر از هیچ، همه چیز ساخت. «درباره‌ی الی ...» قصه‌ی معمولی دارد اما به‌شدت متفاوت و سرگرم‌کننده است؛ به ظاهر ساده است، اما پر از مفاهیم عمیق و بزرگ بوده و برای مخاطب عام قابل فهم است. به‌راستی نیک کارگردان تا چه درجه‌ی از تبحر باید برسد که قادر باشد در عین سادگی، زیبایی چشم‌نواز را خلق کند؟

بی‌پولی: شاید اگر این فیلم را قربانی جشنواره‌ی بیست‌وهفتم بنامم گزاف نگفته باشم. «بی‌پولی» به اعتقاد نگارنده اگر از فیلم فرهادی بارزتر نباشد، کم‌ارزش‌تر نیست. این فیلم برای نعمت‌الله یک جهش بزرگ به حساب می‌آید و نشان از آن دارد که او با ابزار کار خود آشنایی کامل دارد. نعمت‌الله فیلمی طنز ساخته که اتفاقاً به‌شدت تلخ است؛ به ظاهر روایتگر یک داستان معمولی است اما تو را مجبور به تعمق و فکر کردن می‌کند، برای مخاطب عام سرگرم‌کننده است و برای مخاطب خاص حرفی برای گفتن

دارد و این یعنی سینما به معنای واقعی آن! بستگی سه بار در نمی‌زند؛ شاید اگر حسن فتحی در نشست پرسش و پاسخ فیلم با شهامتی مثال‌زدنی نمی‌گفت که این فیلم را برای مخاطب عام ساخته هیچ‌گاه نام آن را به عنوان یکی از آثار مورد علاقه‌ام ذکر نمی‌کردم. اشتباهی که پرویز شهیازی مرتکب شد را فتحی تکرار نکرد و با شهامت فیلم را متعلق به مخاطب عام دانست و باید اذعان داشت که فتحی با استادی هر چه تمام‌تر و کم‌ترین کم‌فروشی، درامی زیبا، جناب و سرگرم‌کننده خلق کرده است؛ البته منهای ده دقیقه‌ی پایانی فیلم.

اشکان، انگشتر متبرک و چند داستان دیگر: دوستانی که من را می‌شناسند می‌دانند که در حوزه‌ی سینما هیچ چیز برایم تهوع‌آورتر از دیدن فیلم‌های به‌اصطلاح هنری که فقط ادا درمی‌آورند و دوربین را به اسم فیلم هنری بودن کج می‌گیرند و از فرم‌های الکی استفاده می‌کنند نیست، اما به جرئت باید بگویم که این فیلم جزو معدود آثار متعلق به سینمای هنری در ایران بود که به هیچ وجه ادا و اصول بیخودی نداشت و اگر از فرم، روایت غیرخطی، سیاه و سفید بودن تصاویر و ... استفاده می‌کرد تماماً در راستای فیلم بود و به فیلم کمک می‌کرد و همین باعث شد تا حسابی از فیلم لذت ببرم و بی‌صبرانه منتظر اثر بعدی شهرام مکرری باشم.

۱۰- جشنواره‌ی بیست‌وهفتم نیز به تهن خط رسید و تبدیل به خاطره شد. خاطره‌ی که مانند هر اتفاق مهم دیگری دارای لحظات تلخ و شیرین بود، اما هر چه بود تمام شد و اکنون دیگر باید با نگاه به کم و کاستی‌های آن برای جشنواره‌ی بیست‌وهفتم دورخیز کرد ■